## یادداشت

### بهشت یا برزخ

ادامه از صفحه اول

اگر او می‌گوید «در حد خود و تا آنجا که می‌توانم» یعنی می‌داند چه خواهد کرد و بی‌دروغ و ریا اوضاع را بهبود می‌بخشد.

۴- از نظر صاحب این قلم اختلال نظم حقوقی مهم‌ترین مخاطره و مسئله امروز ایران است. وعده‌های آن چهار نامزد محترم، اگر هم بخواهند به اجرا بگذارند مستلزم تغییر قانون برنامه هفتم قوانین مهم و متعدد دیگری است. گذشته از اینکه چقدر این برنامه‌ها درست‌اند و روند قانونی‌شدن چقدر و چگونه طول می‌کشد، نکته مهم این است تقریبا همه مقررات و نظام پولی و مالی و اقتصادی به هم می‌ریزد. در کشوری که بی‌ثباتی قانون و تغییر مکرر آنها از عوامل مهم اختلال در نظم کشور است، چنین اتفاقی به تشدید و توسعه اختلال نظم می‌انجامد و اوضاع را خراب‌تر می‌کند.

در این میان پزشکیان با تأکید بر اجرای قانون برنامه هفتم و سیاست‌های کلی نظام نشان داد با اهتمام به قانون می‌تواند در ترمیم اختلال نظم تا حدی مؤثر باشد.

۵- از سقوط بالگرد و فوت مرحوم آقای رئیسی ۴۰ روز بیشتر نمی‌گذرد. از ثبت‌نام نامزدهای ریاست‌جمهوری هم حدود ۳۰ روز می‌گذرد. می‌شود به راحتی حدس زد که همه نامزدها حداکثر ۲۰، ۳۰ روز فرصت داشتند که برای تبلیغات خود برنامه‌ای تنظیم کنند. ایران کشوری بزرگ با دولتی عظیم و پیچیده و ساختار حکومتی بسیار بزرگ و جامعه‌ای ریشه‌دار است. چگونه می‌توان در چنین جامعه و حکومتی و مشکلات متعددی که خود نامزدها گزارش دادند، در چنین فرصت کوتاهی برنامه برای همه حوزه‌ها تنظیم کرد و مدعی درستی و قدرت آن بود؟ مگر اینکه بگوییم آنچه برخی نامزدها به نام برنامه ارائه داده‌اند و گل و بلبل نشان دادند بیشتر از نوع انشای علم بهتر است یا ثروت بوده و قابل اعتنا نیست.

### انتظار رفتار اخلاقی از کارگزاران

ادامه از صفحه اول

اینجاست که نظام سیاسی باید به گونه‌ای طراحی شود تا قدرت‌طلبی افراد به جامعه و منافع ملی آسیب نرساند. حضرت با نظارت‌های حکومتی خویش چنانچه در نامه یادشده بیان شد، سعی کرد تا انحرافات شخصی افراد کارگزار را به حداقل ممکن برساند. می‌توان با همین معیارهای ارائه‌شده به ارزیابی کاندیداها پرداخت. کدام کاندیدا در زندگی خویش سلامت مالی، رفتاری و گفتاری داشته است. در انتخابات چقدر اصول اخلاقی را رعایت کرده است. آیا برای رسیدن به هدفش به دام دروغ و تهمت و مانند آن افتاده است؟ در زندگی سیاسی خویش چقدر به دنبال تحقق عدالت بوده است؟ در زندگی سیاسی خویش در تعارض منافع فردی یا جناحی خود با منافع ملی، کدام را مقدم داشته و آیا سداد داشته است؟ به چه دلیل و با کدام پیشینه و سابقه‌ای خود را شایسته ریاست‌جمهوری دانسته است؟ کدام برنامه مدون، منطقی و اجراشدنی را برای اداره امور داشته است؟

### خطاب به رئیس‌جمهور آینده

ادامه از صفحه اول

گرفتن پروانه ساخت از شهرداری و روند طولانی آن، نحوه نظارت بر ساخت از طرف سازمان نظام مهندسی با قوانین هزارلایه، هزینه‌های مجوز ساخت، روند گرفتن انشعابات بدیهی مانند گاز، برق، آب و... .

در همین جای داستان صدام فریاد برمی‌آورد «مرا اعدام کنید راحت شوم». البته طنز است و مرسوم بین سازندگان. طنزی تلخ که گویای واقعیت این صنعت بزرگ است که می‌تواند پویاتر از این، کشور را به بلندای پیشرفت برساند.

آن وقت مردم بی‌خبر از روند طولانی و کلافه‌کننده و گاهی غیرممکن دریافت پروانه ساخت، هزینه‌های کلان دریافت مجوز و تعیین سهم تأمین اجتماعی بر روی مجوز! بدون ارائه هیچ خدمات اضافه، روند طولانی و گران‌قیمت انشعابات ازجمله گاز، برق و آب که از حقوق بدیهی مردم است و عوامل دیگر دست به دست هم قیمت ملک را سرسام‌آور می‌کند و خریدار بر این گمان است که همه این پول به جیب سازنده می‌رود، درحالی‌که دستگاه‌های دولتی به‌ویژه شهرداری‌ها به دلیل داشتن بدنه سنگین (عمدتا غیرکارشناسی) بیشترین هزینه را برای مصرف‌کننده ایجاد می‌کنند. تازه پس از آن نوبت به بخش‌های مالیاتی می‌رسد.

صحبت این است که کسی با صدور پروانه ساخت و دریافت هزینه بابت آن و با صدور مجوز انشعابات مخالف نیست؛ بلکه موضوع غیرواقعی‌بودن زمان ارائه هرکدام از آنها براساس استانداردها (حتی قوانین موجود) و هزینه‌های کلان آن است.

حال که هر شش کاندیدای حاضر هم شعار ساخت مسکن دارند و هم ایجاد اشتغال، به‌عنوان یک مشاور رایگان مشکلات موجود را برشماردم و انذار می‌دهم که بدون توجه به بخش خصوصی توانمند کار پیش نمی‌رود؛ چنان‌که پیش نرفته و پس از این هم نخواهد رفت.

منظور در اینجا بخش خصوصی رانتی و وامی نیست؛ چراکه هرکدام از اینها مفسده خود را دارد. منظور بخش خصوصی است که نه نیاز به وام دولت داشته باشد و نه رانت دولت؛ تنها کمک دولت به بخش خصوصی (در هر حوزه‌ای) برداشتن سنگ از پیش راه است. دولت تسهیلگر، توأم با حکمرانی متکی بر مردم و بخش خصوصی از مهم‌ترین راه‌های نجات ایران عزیز است. اینها را قبلا گفته‌ایم و نوشته‌ایم و نشنیده‌اند. حال پیش از انتخابات و برگزیده‌شدن رئیس‌جمهور آینده بخشی از مشکلات صنعت بزرگ ساختمان را مطرح کردیم، بماند برای آینده.

### انتخابات و میراث

ادامه از صفحه اول

بسیاری از فعالیت‌های جامع در حوزه آموزشی، هنر و... باید توسط بخش خصوصی صورت گیرد، اما حفاظت از میراث فرهنگی و طبیعی امری است که باید توسط دولت هدایت و انجام شود؛ زیرا دولت به نمایندگی از جامعه ایران، وظیفه حفظ و اتصال این میراث را به نسل‌های بعد بر عهده دارد.

میراث فرهنگی امری فرابخشی است که با توجه به این موضوع باید از گردشگری (میان‌بخشی) و صنایع دستی (بخشی) جدا شود و به صورت سازمان مستقل پژوهشی و اجرائی درآید.

چنین سازمانی نیازمند کارشناسان و اعضای هیئت علمی در رشته‌های ذی‌ربط است که متأسفانه سال‌هاست در پژوهشگاه میراث فرهنگی کارشناسی به استخدام درنیامده است. به هر حال، سازمان میراث فرهنگی باید به شکل یک پژوهشگاه و سازمان مستقل در قالب یک معاونت در وزارت متبوع درآید.

به امید آنکه شاهد توجه به موضوع میراث فرهنگی و طبیعی و اجرای طرح‌ها و پروژه‌هایی باشیم که پایداری را در سرزمین‌مان شکل دهد.

---

ایده‌ای پساهشتادوهشتی برای جبهه اصلاحات

# آیا می‌توانیم از فلاکت عبور کنیم؟

سامان صفرزائی

**نوشته پیش‌رو بی‌تردید می‌تواند مدیون سرخوردگی سیاسی باشد که از سال ۱۳۹۷ به بعد گریبان‌گیر نسل هشتادوهشتی‌ها شد. روزگاری که دیگر آشکار شده بود هیچ نیروی سیاسی – حتی بنیان‌گذاران آن جنبش – ادامه‌دهنده جنبشی نخواهند بود که ما را به ساخت دولتی دموکراتیک، آزادی‌خواه و عدالت‌گرا نزدیک کند که جوهره دانشِ حکمرانی و اقتصاد سیاسی‌اش چیزی نباشد جز یک فهم واقعا رادیکال از ماهیتِ غم‌انگیز و هم‌زمان ویرانگر فقر گزنده به‌مثابه هول‌آورترین دشمن آزادی و دموکراسی و فراتر از آن به‌مثابه وضعیتی تراژیک که می‌تواند کل مدنیت را به زیر بکشد یا دست‌کم شرایط به زیر کشیدن آن را فراهم کند. از سوی دیگر بنیان نظری چنین سرخوردگی‌ای می‌تواند برآمده از یک همذات‌پنداری - گیرم قدری مالیخولیایی، به فرض تا حدی صوری - با ایده‌های ژاک دونزولو در اثر شگفت‌انگیز ابداع امر اجتماعی باشد که چیزی نبود جز پریشانی سرسام‌آور نسل شصت‌وهشتی‌های فرانسه از اینکه تأثیر اعتراضاتشان در تغییراتی که در فرهنگ سیاسی جامعه ایجاد کرده بود به‌تدریج محو شد، از جایی به بعد نیست و نابود شد و از لحظاتی به بعد حالتی کاملا معکوس به خود گرفت. اندکی پیش یا قدری پس از دی‌ماه ۹۶ - هشت سال پس از جنبش ۸۸ در ایران- هم معماران سیاسی آن، هم روشنفکران حامی آن و هم سلول‌های شهروندی سازنده‌اش دیگر قادر نبودند بر مبنای آن لحظه آتشین به امر سیاسی بپردازند: راه خیلی‌ها از یکدیگر جدا شد.**

عکس: امین برنجکار/مهر

#### از واقع‌گرایی بی‌حد و مرز تا بیزاری آخرالزمانی

گروهی به‌شدت تجدیدنظرطلب شدند: اینکه اساسا هشتادوهشت‌گرایی چیزی نبود جز فرورفتن در خلسه‌ای به‌شدت غیرواقع‌گرایانه که منجر به آن شد که وضعیتی که واقعا هست را آن‌قدر سیاه ببینیم و جهانی که باید باشد را آن‌قدر سفید. این شکل از واقع‌گرایی بی‌حدومرز که موج اول آن اواسط سال ۱۳۹۰ – پس از محرزشدن شکست سیاسی جنبش سبز به دنبال حصر موسوی و کروبی، حمله به سفارت بریتانیا و متعاقبا آغاز تحریم‌های همه‌جانبه نفتی، مالی و بیمه‌ای – و موج دوم آن دی‌ماه ۹۶- با شنیده‌شدن شعار اصلاح‌طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا – به پا خاست، عده‌ای را در بدبینی دائمی و بیزاری از امر سیاسی و حالات عارف‌گونه‌ای از انفعال فروبرد و گروهی دیگر را واداشت به‌جای آنکه رؤیاهای بربادرفته خود را به شالوده‌ای برای نقد آن نئولیبرالیسمی بدل کنند که دولت نخست حسن روحانی بر اساس آن شکل جدیدی از زیست اجتماعی – مبتنی بر دورنگه‌داشتن جامعه از سیاست مگر برای توافق دیپلماتیک با پنج بعلاوه یک ( آن‌هم نه در حالات جنبشی)- برای جامعه خلق کرد، دچار پارانویا و بیزاری‌های آخرالزمانی شدند که هیچ‌چیز طلب نمی‌کرد مگر ازمیان‌رفتن تمام نظم سیاسی، فروپاشی نظم اجتماعی موجود، برانداختن کل ساختار قدرت و ساختن چیزی جدید که قرار بود از همه سفیدی‌ها سفیدتر باشد. به قول دونزولو این شکل از مواجهه با شکست هر دو مکانیسم‌های دفاعی در برابر سرخوردگی مدرن هستند: هر دو بیش از آنکه درباره سرخوردگی تعقل کنند، آن را عقلانی می‌کنند؛ بیش از آنکه به ما امکان برون‌رفت از آن را بدهند، ما را در آن ماندگار می‌کنند.

#### دگردیسی‌های اجتماعی و سیاسی در دولت نخست روحانی

زمین‌گیرشدن فرد حزبی و اوج‌گیری فرد سلبریتی در حوزه عمومی، تغییر ماهیت افراد مشارکت‌جو در نهادهای رسانه‌ای یا ان‌جی‌اوها از دیده‌بان‌های مردم‌گرا و منتقد به کارمندهای روابط عمومی یا پیمانکاران پروژه‌ای، خلاصه‌شدن شدید امر رهایی‌بخش در امر دیپلماتیک از تبعات همین عقلانی‌کردن سرخوردگی بود که دولت نخست حسن روحانی حدفاصل سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۶ سیاستِ سیاست‌زدایی تمام‌عیار از جامعه هشتادوهشتی را بر بنیان آن به پیش برد. برای نمونه کوچاندن جامعه از پلتفرم‌های گفت‌وگومحور (فیس‌بوک) به پلتفرم‌های تک‌گویانه (تلگرام)، ازجمله ابزارهایی بود که روحانی در چهار سال اول ریاست‌جمهوری‌اش از آنها بهره برد تا به آن سرخوردگی مدرنِ پساهشتادوهشتی پاسخ دهد. نگاه غیرهمذات‌پندارانه دولت یازدهم با فقر و سرکوب تورم و نرخ ارز برای تبدیل طبقه متوسط به یک مشتری اقتصادی و نه مطالبه‌گر دموکراسی هم‌زمان نه‌تنها طبقه متوسط را از سوژگی سیاسی انداخت بلکه با افزایش نرخ ضریب جینی و نابرابری به خلق سوژه‌های سیاسی برآمده از فقرا منجر شد.

#### ورود به فلاکتِ مدرن

با ظهور دونالد ترامپ در آبان ۱۳۹۵ و خروج او از توافق هسته‌ای با ایران در اردیبهشت ۹۷؛ بروز تورم ۴۰۰ درصدی در نرخ ارز در سال نخست (۹۸) و بعد تورم ۲۰۰ درصدی در سال دوم (۹۹) و هم‌زمان ناتوانی شدید دولت دوازدهم در مهار کرونا و واکسیناسیون مردم – که احتمالا به مرگ اضافه ده‌ها هزار نفر منجر شد – تغییرات اجتماعی عظیم‌تری رخ داد. سرخوردگی مدرن جای خود را به فلاکت مدرن داد. در نتیجه، هم آن واقع‌گرایی بی‌حدومرز، بی‌حدومرزتر شد و هم آن بیزاری‌های آخرالزمانی، آخرالزمانی‌تر شد. از گروه اول عده کثیری به‌کلی با امر سیاسی خداحافظی کردند و عده کمتری اصلا به حامیان سرسخت هسته سخت حاکمیت و سیاست‌های نظامی منطقه‌ای بدل شدند، از گروه دوم عده کمی از شدت بیزاری به انفعال رسیدند اما عده کثیری از شدت بیزاری یا به فردهای رهاشده و نوستالژیک بدل شدند (حامی سلطنت دوران محمدرضا شاه یا رضاشاه) یا به پارانویاهای خشونت‌گرایانه دچار (نوعی از فاشیسم افسارگسیخته که چیزی جز فروپاشی همه‌چیز طلب نمی‌کرد).

مثله‌شدن وجوه لیبرالی جنبش مهسا در کمتر از یک هفته – که هسته اولیه آن خالی از واقع‌گرایی بی‌حدومرز و تهی از بیزاری آخرالزمانی قصد داشت مطالباتی انسان‌گرایانه و دموکراتیک را طلب کند- به دست نیروهای جوروا‌جور اجتماعی و سیاسی برآمده از فلاکت مدرن نمونه‌ای عبرت‌آموز از وضعیت سیاسی بود که گرچه کماکان وضعیتی پساهشتادوهشتی بود اما دیگر کمترین نسبتی با وضعیت سیاسی نداشت که مشارکت‌جویان در امر سیاسی در سال ۸۸ قصد تولیدش را داشتند. برای توصیف تکانه سیاسی جنبش مهسا در هفته نخست را می‌توان از مفهوم اقتصادی تخریب خلاق (به آلمانی schöpferische Zerstörung متعلق به ژوزف شومتر) استفاده کرد. جنبشی که قصد داشت با پس‌زدن انواع نفرین‌های برآمده از سرخوردگی و فلاکت، تغییرات هنجاری دموکراتیکی پدیدار آورد اما در کسری از ثانیه توسط اپوزیسیون خارج از کشور تسخیر شد و در ادامه بروز خلاقیت در تخریب به‌شدت شکست خورد.

#### جامعه‌ای که دیگر وجود ندارد

سقوط بالگرد ابراهیم رئیسی و همراهانش، تأیید صلاحیت غافلگیرکننده کاندیدای رسمی جبهه اصلاحات (برای نخستین بار از سال ۱۳۸۴) و وضعیت نابهنگامی که در فضای سیاسی ایران پدیدار کرده، اگر بیانگر هیچ‌چیز نباشد دست‌کم یک‌چیز را روشن کرده است: اینکه ویژگی ذاتیِ انسانِ مدرن، سرخوردگی از (طولانی‌شدن) سرخوردگی مدرن است. اندکَ زمان مانده به انتخابات پیش‌بینی می‌شود درصد مشارکت (بدون احتساب آرای سفید) از ۴۲ درصد (۲۵ میلیون نفر در سال ۱۴۰۰) به ۵۰ تا ۵۵ درصد (۳۰ تا ۳۳ میلیون نفر) برسد. پیش‌بینی می‌شود بخش قابل‌توجهی از این افزایش رأی به جریان سیاسی‌ای تعلق یابد که متوجه باشد علت تبی که در هفت سال اخیر جامعه را فراگرفته دقیقا این است که دیگر جامعه‌ای در کار نیست، میان دولت و فرد هیچ‌چیز دیگری نیست، هیچ مرجعی وجود ندارد که به‌قدر کافی توانمند باشد و افراد را در حلقه‌های تور خود نگاه دارد. سرکوب سیاسی، گسترش هراسناک فقر خالی از آبرو، بروز فاشیسم در میان مخالفان وضع موجود و دیگر شرها، انجمن‌ها و نهادهایی که افراد را به‌صورت محلی جمع می‌کردند و بین آنها و دولت حائل می‌شدند پراکنده یا ناپدید کرده است. پس از پایان جنگ ایران و عراق تصور جامعه ایران از دولت تصوری سرگیجه‌آور بوده است، دولت هم نهادی بوده که عظیم‌ترین دگرگونی‌های اجتماعی را رقم زده است و هم نهادی که خواسته همه‌چیز جامعه را از او پس بگیرد.

کنایه‌آمیز است که دو سال پس از حوادث مرگ مهسا و ۱۵ سال پس از حوادث ۸۸، دو نیرو بیش از هر نیروی دیگری هم شکست اخلاقی و هم شکست سیاسی را تجربه کرده‌اند. اول گروهی از اصولگرایان تندرو که کوشیدند در این وضعیت نبرد همه علیه همه با حذف تمام‌عیار جمهوریت و لوث‌کردن نهاد انتخابات در سال ۱۴۰۰ پروژه‌های جاه‌طلبانه سیاسی و بین‌المللی خود را پیش ببرند، گروه دوم همان نیروهای آخرالزمانی، خشونت‌گرا و برانداز با رهبری چهره‌هایی غیردموکراتیک در خارج از ایران بودند که به‌جای آنکه خواستار به رسمیت شناخته‌شدن تفاوت‌ها در جامعه شوند، می‌خواستند آن را به صحنه خونینِ نبرد میان قطعیت تبدیل کنند. پرسش اساسی در این لحظه این است که کدام سیاست می‌تواند جامعه‌ای را به پیش ببرد که پس از هفت سال دوباره در وضعیتی قرار گرفته است که قصد دارد درباره شیوه‌های ایجاد تغییرات قابل‌توجه با بهره‌گیری از ابزارهایی که مدنیتش را تضمین کند تعقل کند. در حقیقت جبهه اصلاحات که بین سال‌های ۹۶ (اگر نگوییم از همان ۹۲) تا ۱۴۰۰ هیچ توانی برای ساخت سیاستی مبتنی بر ایده پیشرفت - یا اصلا حتی کاستن از سرعت سهمگین پسرفت- براساس بسیج اجتماعی نداشت حالا چطور می‌خواهد به بخشی از مسائل (یا زخم‌های) جوروا‌جور و عموما حاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی که همگی در پس‌زمینه بحران عمیق حکمرانی سر باز کرده‌اند پاسخ دهد.

#### سیاست؛ چیزی که نمی‌توان برای آیندگان به ارث گذاشت

بگذارید به فضای تحلیل سیاسی در فرانسه اوایل دهه ۵۰ قرن نوزدهم برگردیم، چهار سال پس از پیروزی جمهوری دوم در انقلاب ۱۸۴۸ و چند ماه پس از کودتای دوم دسامبر ۱۸۵۱ از سوی لویی ناپلئون بناپارت و انحلال مجلس به دلیل مخالفت با اصلاحاتش. پیر ژوزف پرودون که از دهه ۱۸۴۰ با نگارش آثاری مانند فقر چیست؟، نامه‌ای به بلانکی در باب فقر، یا راه‌حل مسئله اجتماعی، به روشنفکری سرشناس در جناح چپ بدل شده بود، سال ۱۸۵۲ با نگارش اثبات انقلاب اجتماعی به واسطه کودتای دوم دسامبر به بحث‌های عمیقی درباره مضامینی متنوع دست زد. نقد کودتا به‌مثابه خیانت به ارزش‌های جمهوری و حرکت به سمت اقتدارگرایی، تحلیل قدرت و بررسی ماهیت قدرت سیاسی و مشاجره در باب اینکه تمرکز قدرت در دست یک فرد یا گروهی اقلیت به‌شدت خطرناک و فسادزاست، نقش مردم، نقش دولت و عدالت اقتصادی ازجمله مشاجراتی بود که پرودون در اثر درخشان خود به آن پرداخت. پرودون نقدهای درون‌ماندگاری نیز متوجه خود جمهوری دوم می‌کند و ناتوانی‌اش در پرداختن به نابرابری و بی‌عدالتی اقتصادی را زیر نور می‌برد، ناتوانی‌ای که به باورش جاده‌صاف‌کن کودتا شد. اما جز اینها درخشش حقیقی ایده‌های پرودون در این اثر زمانی است که تصمیم می‌گیرد هم نگرشی واقع‌گرایانه به سیاست پیدا کند و هم کوشش کند بگوید این شکست اصلا به معنای پایان بازی نیست. او اثر خود را با این توضیح آغاز می‌کند که هدف از سیاست نباید محکوم‌کردن این و آن، بلکه ارائه تحلیل از شرایط موجود و سپس تجمیع نیرو باشد، برای مقابله با آنچه مذموم دانسته می‌شود. مقصود او، هم جمهوری‌خواهان نسل اول پساانقلاب ۱۷۸۹ است که در مواجهه با دوره ترور روبسپیر به جای آنکه درصدد چاره‌جویی و یافتن پایگاه اجتماعی باشند، کل فعالیت سیاسی خود را متمرکز بر محکوم‌کردن این و آن گذاشتند و هم جمهوری‌خواهان پسا ۱۸۴۸ که طوری رفتار کردند که لویی ناپلئون در اواخر ۱۸۴۸ با ۷۴ درصد آرای مردم در انتخابات ریاست‌جمهوری پیروز شد: من نه کسی را محکوم می‌کنم و نه اعتراضی می‌کنم و نه به کسی تهمت می‌زنم. واقعیت را می‌پذیرم. اما نه به این معنا که ما جمهوری‌خواهان به اعمال محافظه‌کارانه تن دهیم و به این بهانه که باورهای‌مان مچاله شده‌اند؛ امیدهای‌مان به یأس تبدیل شده‌اند و باورهای‌مان به حد مرگ تضعیف شده‌اند، دچار درماندگی اخلاقی شویم. او ادامه می‌دهد: ما نامطمئن از حال و آینده این قدرت (اینک افتاده به دست لویی ناپلئون) هستیم که به خود اجازه دهیم حتی یک لحظه هم خود را در نوعی بی‌طرفی فضیلت‌مندانه که عملا چیزی جز بزدلی نیست، رها کنیم. پیشنهاد پرودون برای بازسازی سیاست جمهوری‌خواهانه دو چیز است: اول واکاوی دلایل پیروزی لویی ناپلئون و آن وعده‌هایی که منجر شد چنین اقبال عظیمی در انتخابات به او شود و بر دوش آنها کودتای خود را هم سامان بخشید. دوم توجه به این واقعیت که با وجود تراژدی در هم کوبیده‌شدن جمهوری هنوز بازی به پایان نرسیده است و در زمانه اضمحلال گسترده امر سیاسی در فرانسه می‌توان با تبیین سیاستی که در خدمت یک انقلاب اجتماعی قرار بگیرد، ورق را برگرداند. به باور پرودون سیاست تنها چیزی است که نمی‌توان آن را برای آیندگان به ارث گذاشت و هر گروهی بتواند به نیاز سیاسی زمانه پاسخ دهد، برنده این بازی خواهد بود.

#### ابداع همبستگی

با این حال بیش از ۴۰ سال پس از پیشنهاد پرودون، و دو دهه پس از پیروزی جمهوری سوم (۱۸۷۰)، سرکوب خونین کمون پاریس (۱۸۷۱) و خشونت‌های اجتماعی و سیاسی که فرانسه را بی‌امان درمی‌نوردید، بود که امیل دورکیم مضمون همبستگی اجتماعی خود را در سال ۱۸۹۳ در کتاب تقسیم کار اجتماعی (De la division du travail social) ارائه داد؛ واژه‌ای که بسیار بهنگام جانشین واژه برادری شد که اداکردنش پس از آن‌همه خونی که در جمهوری ریخته شده بود، دشوار شده بود. ژاک دونزولو تفسیر بسیار دقیقی ارائه می‌کند از اینکه اقبال سیاسی به همبستگی (به جای برادری) چطور نقطه اتکای مفهومی برای نظریه‌پردازانی مانند لئون دوگی و مریس اُریو شد که کوشش می‌کردند با نجات دولت از قرارگرفتن دو حد افراطی همه چیز بودن یا هیچ چیز نبودن، از بروز هیجانات انقلابی دوباره جلوگیری کنند اما احتمالا بهترین تبیین سیاسی از همبستگی را لئون بورژوا ارائه داد که موضوعش مرمت جامعه بود و از طریق تقدم‌بخشیدن دِین بر حق از سوی دولت برای ارتقای همبستگی اجتماعی و جلوگیری از برهم‌خوردن تعادل‌های بنیادین اجتماعی و وقوع انقلاب‌های دوباره و فروریزی‌های دوباره به پیش می‌رفت. مهم‌ترین نقش دولت گسترش همین ایده بود و در وهله اول هم کارویژه ایده همبستگی کم‌رنگ‌کردن فقر، که مأمن هولناک‌ترین بیماری‌های روحی و روانی است، برای مصون نگه‌داشتن کل جامعه از خطر گسترش عفونت‌های شورش‌زایی بود که خیلی زود ماهیت سیاسی و براندازانه پیدا می‌کرد. بر این مبنا با آنکه همه بدهکارند (یعنی باید اول دِین خود را به جامعه ادا کنند و بعد طلب حق کنند)، اما همه به طور مساوی بستانکار نمی‌شوند و توجه جنبش همبستگی باید به آنهایی باشد که بیشتر نیازمند هستند.

#### رویارویی با فقر؛ ایده‌ای برای همبستگی و دوباره ملت‌شدن ما

به سیاست در ایران امروز بازگردیم و نیروهای سیاسی که قرار است با در دست گرفتن دولت، از طریق انتخابات، در میان بن‌بست‌ها و محدودیت‌های اساسی به تبیین سیاستی دست بزنند که پیشرفت را رقم بزند. به نظرم می‌توان موافق بود که امروز هیچ چیز به اندازه وعده قدری پیشرفت -در چشم‌اندازی حقیقی و تحقق‌پذیر- نمی‌تواند مردم را پای صندوق بیاورد و اصرار دارم که پیشرفت میسر نمی‌شود، جز اینکه دولت بتواند همبستگی را رقم بزند. حالا در میان بحران‌های گوناگون که دیگر همگی ماهیت سیاسی یافته‌اند -فقر مطلق، نابرابری اقتصادی، فساد نهادینه، محیط زیست، انزوای بین‌المللی، تورم شدید، افول تولید، هراس سرمایه‌داران بخش خصوصی، نوسان ارزی و افول بورس، میل بی‌امان به مهاجرت- در وضعیتی که همه می‌دانند حل‌وفصل هرکدام از آنها به چه بسیج عظیم نیروی اجتماعی نیاز دارد، در زمانه‌ای که همه می‌دانند بسیج نیروی اجتماعی در یک وضعیت شدیدا ناآزاد سیاسی چقدر دشوار است، کاندیدای جبهه اصلاحات که وعده پیشرفت از طریق همبستگی را می‌دهد، در کدام قلمرو بیشترین شانس برای پیشروی را دارد؟ فقر.

فقر قلمرویی است که به «اصلاحگران» اجازه می‌دهد جدا از مشارکت رادیکال در یک زمینه اخلاقی و انسانی که مدت‌ها خود را از آغشته‌کردن به آن محروم کرده بودند، زمینه‌های سیاسی ایجاد کنند و یک هم‌ارزی ملی برای نجات کشور به روش‌های مسالمت‌آمیز را فراهم کنند. در ایران پساآبان همه از فقر و آن ماهیت سیاسی زیروزبرکننده‌اش ترسیده‌اند: هم حاکمیت که مجبور به برخورد شد، هم دولت (قوه مجریه) که خود را در موقعیت فروپاشی یافت، هم طبقه متوسط که فرادستی خود در ایجاد تغییرات سیاسی را واگذار کرد و هم سرمایه‌دارانی که دریافتند تورم و عدم قطعیت‌های ناشی از بحران سیاسی خلق‌شده به وسطه فقر اصلا کم از ابرتحریم‌های ترامپ ندارد. گمان می‌رود ایده آبرومندسازی فقر قابلیت تبدیل‌شدن به یک ایده سیاسی قدرتمند را دارد که حتی در همین وضعیت گسست‌های شدید اجتماعی و بحران‌های حکمرانی می‌تواند همه را مجاب کند که دِین خود را بپردازند و از طریق این پرداخت جمعی لحظه‌ای از همبستگی تحت نظارت دولت شکل بگیرد.

وعده همبستگی‌گرایی بر بنیان ایده سیاسی مقابله با فقر نه‌تنها بخش مهمی از آزادی‌خواهی جامعه را احضار می‌کند (مگر چه چیزی بیش از فقر مقابل آزادی انسان قرار می‌گیرد؟)؛ بلکه همچنین به طور حتم امکان اتحاد با نیروهای سیاسی را که شاید اصلاحگر نباشند اما حتما «مدنیت‌خواه» هستند، ممکن می‌کند. هم‌زمان امکان گفت‌وگوهای عمل‌گرایانه و روشنفکرانه با حاکمیت -گفت‌وگویی مبتنی بر اضطراب‌های مشترک- برای یافتن راه‌حل‌های واقعا خلاقانه و تولید سیاست رهایی‌بخش را ممکن می‌کند. فقر باید در کانون تقلاهای نظری و کنشگری سیاسی جبهه اصلاحات در انتخابات پیش‌رو -و پس از آن، چه در صورت پیروزی (در دست گرفتن دولت) و چه در صورت شکست- قرار گیرد. بدیهی است که اصلاحات نمی‌تواند ایده ازبین‌بردن فقر را مطرح کند اما ایده آبرومندانه‌کردن فقر به شیوه‌های مسالمت‌آمیز و دموکراتیک حتما قابل طرح و قابل دفاع است. همبستگی بر بنیان مواجهه ملی با فقر و پیشروی در آن می‌تواند نخستین پیشرفت ما پس از یک دهه تلقی شود و جامعه را از تحقیرشدگی بی‌امان خود در پیشبرد هر چیزی خارج کند. تعقلی شگرف در سرخوردگی‌های پساهشتادوهشتی پدید می‌آورد و ما را از سوژه‌های هیجان‌گرایی که عادت کرده‌ایم در یکی از دو حد افراطی انفعال کامل یا انقلابی‌گرایی بایستیم، خارج می‌کند.

ما نیاز داریم در همین وضعیت ناآزادی سیاسی شدیدی که به ما تحمیل شده است، در همین جنگ همه علیه همه که از آبان ۹۸ تشدید شده و ما مردم را در برابر هم قرار داده است، حد و حدودی از همبستگی و پیشرفت را تجربه کنیم تا کماکان یک ملت بمانیم. وعده مهار فقر می‌تواند هسته بنیادین یک ایده سیاسی آزادی‌خواهانه و ملی برای عبور از وضعیت کنونی باشد.

---

# تحول در فرهنگ سیاسی و بازتاب آن بر فرایند توسعه سیاسی ایران امروز

محمدمحمودی‌کیا*

چنانچه توسعه سیاسی را به معنای افزایش ظرفیت و کارایی نظام سیاسی در حل‌وفصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی‌بودن، آزادی و تغییرات اساسی در یک جامعه بدانیم که آرمان‌هایی همچون پیشرفت، صنعتی‌شدن، رفع فقر، رفع وابستگی، ایجاد تحول ساختاری در تمام بخش‌های جامعه و گذار از حالت نامطلوب زندگی گذشته به شرایط بهتر را دنبال می‌کند، آن هنگام به اهمیت استقرار توسعه سیاسی در یک جامعه نایل خواهیم آمد. از سویی دیگر، توسعه سیاسی جز از طریق اصلاح تعاملات جامعه و دولت امکان‌پذیر نبوده و بدون توجه به پیشران‌های اجتماعی توسعه و به معنایی دیگر اجتماعی‌شدن اندیشه توسعه نمی‌توان توسعه‌یافتگی را از جامعه‌ای انتظار داشت. بر این اساس، توسعه سیاسی از یک پیوست عمیق و بسیار اساسی در فرهنگ سیاسی جامعه برخوردار است که پویایی‌های یک جامعه را توضیح می‌دهد.

از منظر تاریخی، پس از درهم‌تنیدگی درخور توجه حکمرانی با اهداف توسعه اقتصادی در دوره پساجنگ، در اواسط دهه ۱۳۷۰ به‌ناگاه جامعه با شتاب فزاینده‌ای گام در مرحله توسعه سیاسی نهاد. تا جایی که برخی پژوهشگران و سیاست‌اندیشان ایرانی، گرایش به توسعه سیاسی در این مقطع زمانی را پاسخی به سیاست‌های توسعه اقتصادی پردامنه‌ای دانستند که با به حاشیه راندن توسعه سیاسی، توسط دولت سازندگی پیگیری می‌شد. هر آنچه بود، توسعه سیاسی در ادامه توسعه اقتصادی و هم‌زمان با آن، موجب شکل‌گیری نوعی فرهنگ سیاسی پویا، چندلایه و متعامل در جامعه ایرانی شد که نحوه ارتباطات و تعاملات میان دولت با نهاد اجتماع و نسبت آن با تحولات پرشتاب جهانی‌شدن و افزایش ظرفیت‌های خودآگاهی ناشی از بسط ارتباطات جهانی بر پیچیدگی آن افزود؛ امری که به‌طور روزافزون بر ساخت نوعی فرهنگ سیاسی تکثرگرا و چندلایه در جامعه ایرانی منجر شد، چنانچه بدون فهم این فرهنگ سیاسی نوین امکان تعقیب سیاست‌های توسعه سیاسی نیز با چالش‌های عدیده‌ای مواجه خواهد بود.

بر این اساس، جامعه ایرانی معاصر را از حیث گفتمانی می‌توان در سه صورت گفتمانی تقسیم‌بندی کرد؛ گفتمان سنتی، گفتمان مدرنیسم و گفتمان پسامدرنیسم. بالطبع هر یک از این گفتمان‌ها قائلان به خود و طیف وفاداران به خود را دارد. هر یک از این سه دسته نظم گفتمانی در توده‌های جامعه خود را بازنمایی کرده و طبقاتی از جامعه را به دنبال خود می‌کشاند. بر این اساس، گفتمان سنتی عمدتا خود را در درون طبقات فرودست و متوسط جامعه بازتولید می‌کند. این گفتمان هویت خود را از درون باورها و نظام اعتقادی و هنجاری‌ای جست‌وجو می‌کند که به صورت امری برساخته، طی صدها سال به بودگی او معنا بخشیده و از درون همین نظام هنجاری خود را تعریف و بازتولید می‌کند.

گفتمان مدرن محصول اندیشه مدرن بوده و بر ارزش‌های جهان‌زیست معاصر تأکید دارد. البته بخشی از باورمندان به گفتمان مدرن منتزع از اندیشه سنت نیستند و در تلفیقی از سنت و مدرنیته، کنش خود را سامان می‌دهند. بااین‌حال، جریان مدرن بر ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مدرن تأکید دارد؛ ارزش‌هایی که در روندی پرشتاب، در دو قرن اخیر عمدتا از سوی متفکران غربی مطرح شده و در دیگر بخش‌های جهان نیز قائلان فراوانی یافته است. گفتمان مدرن عمدتا در جوامع شهری و در میان طیف‌های روشنفکری، جوامع دانشگاهی و نخبگان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه خود را بازنمایی می‌کند.

گفتمان سوم در چارچوب گفتمان پسامدرن قابل بررسی است؛ گفتمانی که اساسا ماهیتی ساختارشکن و ساختارگریز داشته و نسبتی میان خود با گفتمان‌های سنت و مدرن نمی‌یابد. گفتمانی که نوعی «هویت‌پریشی» را در درون خود بازتولید می‌کند و تنها هدف خود را دست‌بردن به نوعی نیروی گریز از مرکز جست‌وجو می‌کند. گفتمان پسامدرن به‌طور عمده خود را در میان طیف «بی‌طبقه» یا «به حاشیه رانده» جست‌وجو و بازتولید می‌کند. طیف «بی‌طبقه» شاید در این میان کمتر شناخته‌شده باشد و پویایی‌های آن نیز کمتر به بحث و بررسی گذاشته شده باشد. این طیف که خود را در تعلق و وابستگی به هیچ‌کدام از دو طیف سنت‌گرایان و مدرنیست‌ها نمی‌بیند، دچار نوعی بحران هویت یا به تعبیر دیگر گسست هویتی با جامعه خود شده است که تنها طریقه رهایی از بند محدودیت‌های ساختاری خود را در کنش اعتراضی ساختارشکن و شالوده‌شکن می‌یابد. طبعا کنش طرفداران گفتمان پسامدرن با درجه خشونت بیشتر و شدت عمل بیشتر قابل انتظار خواهد بود. ویژگی دیگر این گفتمان از حیث بررسی آمایش جمعیتی عمدتا در طیف نوجوان و جوان جامعه قرار دارد و گروه همسالان، مهم‌ترین کارکرد خود را در ساخت زبانی مشترک و خلق معانی جدید و دسته آخر شبکه‌سازی می‌یابد. زبان و معانی‌ای که در فرایندی کاملا درونی‌شده شکل یافته و در حال تکمیل است. در واقع برای گفتمان طیف پسانوگرایان، نوعی ویژگی باطنی‌گری می‌توان برشمرد که همین مسئله موجب پیچیدگی و صعوبت در فهم پویایی‌های درونی این گفتمان شده است.

از حیث اندیشه و خاستگاه سیاسی، تسامحا می‌توان گفتمان سنتی در مرکز دایره گفتمانی ایران امروز را نمایان‌کننده پایگاه اجتماعی اصولگرایان دانست که هسته اصلی وفاداری به نظام سیاسی را شکل داده و بیشترین بروز و ظهور کنش سیاسی همچون حضور در انتخابات‌ها، تجمع‌ها، راهپیمایی‌ها و دیگر مناسک سیاسی-مذهبی را به خود اختصاص می‌دهند. البته باید توجه داشت آنچه در این صورت‌بندی مورد اشاره قرار می‌گیرد، بر پایه یک خوانش طیف‌گونه از طبقات و تعلقات گفتمانی ایشان است و دلالتی بر یک ساخت همگون و یکپارچه ندارد. با این وصف، در ادامه این طیف چنانچه از درون به بیرون حرکت کنیم، طیفی از پیرامون که عمدتا پایگاه طبقه متوسط جامعه و حامل گفتمان مدرنیسم است، شامل کنش طبقاتی چون پیشه‌وران، صاحبان ابزار تولید، دانشگاهیان و... بوده که بالقوه پایگاه اصلی گفتمان اصلاح‌طلبی به‌شمار می‌رود؛ هرچند اقبال یا ادبار طبقه متوسط به گفتمان اصلاح‌طلبی تابع عوامل و مؤلفه‌های پرشماری است که موجب شده به‌مثابه یک پایگاه رأی غیرباثبات برای اصلاح‌طلبی عمل کند. اما در ادامه طبقه متوسط و در حاشیه آن، در دو دهه اخیر شاهد ظهور نسلی جدید از کنشگران اجتماعی هستیم که درجه چسبیدگی یا وفاداری کمتری با نظام ارزشی و هنجاری طیف سنتی و متوسط داشته و بیشتر نوعی هویت گروهی متمایز و از درون تکوین‌یافته‌ای را به نمایش می‌گذارند که می‌توان مسامحتا این طیف را حامل و نماینده گفتمان پسامدرنیسم دانست؛ گفتمانی که به واسطه عدم اتصال با فرهنگ گفتمانی دیگر طبقات جامعه نوعی به‌حاشیه‌راندگی را تجربه می‌کند.

سیر گفتمانی مورد اشاره به‌عنوان نمودی از فرهنگ سیاسی جامعه ایرانی در دهه‌های اخیر واجد اشکال متفاوتی از مشارکت در فرایند توسعه سیاسی ایران شده است. چنانچه می‌توان فرهنگ سیاسی دولت‌های هفتم تا سیزدهم را در طیفی از مشارکتی، مشارکتی توده‌گرا تا نیمه‌مشارکتی جست‌وجو کرد. یک مؤلفه تعیین‌کننده برای تمایزگذاری فرهنگ سیاسی برآورنده دولت‌های مذکور، میزان مشارکت در امر انتخابات و ماهیت این مشارکت است که بر اساس کدام‌یک از فرایندهای جامعه مدنی روی کار آمده‌اند یا بر اساس چه نوع واکنش جمعی جامعه به قدرت سیاسی دست یافته‌اند؟ با این همه، این تحولات گفتمانی در ساحت فرهنگ سیاسی نشان از پویایی جامعه ایرانی در گذار از دولت‌های مختلف دارد؛ جامعه‌ای که می‌کوشد تا درون تعاملات توسعه سیاسی، نیازها و اولویت‌های خود را پیگیری کند و کماکان به رویه‌های سیاسی وفادار و ملتزم است؛ هرچند این مهم با فرازوفرودهایی نیز همراه بوده است، با این همه، اعتراضات ۹۶ و ۹۸ یا کاهش میزان مشارکت در انتخابات ۱۴۰۰ یا حتی بروز اعتراضات فراگیر تابستان ۱۴۰۱، ضرورت توجه به توسعه سیاسی به‌عنوان پیشران توسعه اقتصادی و عنصر ملازم با آن و نیز هدایت این‌گونه کنش‌ها درون چارچوب‌های قابل کنترل و پاسخ‌گو به‌مثابه نتیجه آن را ضروری می‌کند؛ چراکه در فقدان سازوکارهای قانونی و نیز در غیبت نهاد اجتماعی متولی، این قسم کنش‌های اعتراضی می‌تواند به انحراف کشانده شود، هزینه‌های سنگینی به نظام سیاسی و جامعه تحمیل کند و در نهایت نیز واجد پیامدها و ورودی‌های آشوب‌ساز و مخربی بر فرهنگ سیاسی جامعه شود.

با این توضیح و با توجه به بازسازی نظم اجتماعی در چارچوب دگرگونی رخ‌داده در نظام ترجیحات مؤثر در ساخت فرهنگ سیاسی طبقات جامعه از یک سو و نیز افزایش سهم جامعه غیرفعال و نیز کنشگری هرچه بیشتر طبقات به حاشیه رانده‌شده در متن تحولات سیاسی اجتماعی جامعه ایرانی از سوی دیگر، علی‌رغم حضور فعالانه طبقه مرکزی و بخش‌هایی از طبقات متوسط، انتظار می‌رود فرایند توسعه سیاسی در نیل به اهداف خود با چالش‌های بیشتری مواجه باشد؛ به‌طوری که بر اساس روند طی‌شده در دهه‌های اخیر، در حال تجربه گذار از یک فرهنگ سیاسی مشارکتی به نوعی فرهنگ سیاسی کورپوراتیسم محافظه‌کار هستیم که این امر به معنای تنزل سرمایه اجتماعی از شکلی فراگیر به صورتی جزیره‌ای و بخشی‌شده است که این نقیصه در فرهنگ سیاسی می‌تواند به دیگر شئون زیست اجتماعی و سیاسی جامعه تسری یابد. این مهم زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که به این نکته توجه کنیم که از منظر گفتمان انقلاب اسلامی، دولت قوی تنها برخاسته از جامعه‌ای قوی، منسجم و متحد است و هرگونه خدشه بر این وحدت و انسجام، به معنای کاهش قدرت کنشگری دولت و افول قدرت حل مسئله آن است.

انتخابات پیش‌رو که امکان کنشگری و حضور نمایندگان کلان‌گفتمان‌های فعال در حیات سیاسی و اجتماعی را فراهم آورده، فرصتی مغتنم برای بازسازی فضای اعتماد سیاسی و نیز ارتقای سطح سرمایه اجتماعی نظام سیاسی با هدف ساخت دولتی کارآمد، مشکل‌گشا و حداکثری است. لذا انتظار می‌رود فرایند برگزاری چهاردهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری در ایام پیش‌رو ناظر بر این اهداف عالیه، مسیر بالنده خود را طی کند تا با برآمدن دولتی حداکثری، زمینه برای وفاق هرچه بیشتر اجتماعی پدید آید. کنشگران فضای انتخابات و به‌طور مشخص نامزدهای این دوره از انتخابات باید بیش از پیش توجه داشته باشند که سیاست عرصه رقابت برای خدمت هرچه بیشتر به ایران و اسلام است و نه عرصه‌ای برای جدال و نزاع‌های بی‌فایده و مضر سیاسی که بهترین داور در این میانه، تنها و تنها مردم و رأی ایشان است که می‌بایست به‌عنوان فصل‌الخطاب مورد پذیرش و احترام همه طرف‌ها باشد. طبیعتا مسئولیت تحقق این آمال بلند بر عهده پیروز این رقابت خواهد بود و فردای انتخابات، پایان رقابت‌ها و آغاز همدلی مؤمنانه و اقدام مسئولانه برای ساخت ایرانی آباد، آزاد، مستقل و مقتدر است. ان‌شاءالله

* استادیار گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

---

## نگاه

### از پیله تا پروانه

فریدون مجلسی

توسعه سیاسی یعنی رسیدن جامعه در فرایند بلوغ به جایی که لیاقت و توانمندی بهره‌مندی از گزینش دموکراتیک و مشارکت مردم در اداره امور خودشان را با عزل و نصب دولت دلخواه‌شان داشته باشد. هیچ کشور و ملتی در جهان از ازل دموکراتیک نبوده است؛ زیرا دموکراسی حاصل تکامل تمدنی و اجتماعی و در زمانی است که مراحل تکاملی را از بدویت کامل یا نسبی تا مدنیت پیموده باشد.

تازه در قرن بیستم مگر چند کشور توانسته بودند پس از طی مراحل توسعه فرهنگی و آموزشی و سواد عمومی، و کسب هویت متکثر علمی و حرفه‌ای و هنری و اجتماعی، در داخل خود به آزادی و جامعه قانون‌مدار مدنی و دموکراسی دست یابند. محافظه‌کاران بهره‌مند از مزایای مکتسبه در دوران استبداد و تحجر به بهانه سنت‌گرایی با اسطوره‌سازی هویتی، درواقع به جای شکوفایی و تکثر هویتی و مشارکت در توسعه فرهنگی جهانی و یاری‌دادن و یاری‌گرفتن و تبادل فرهنگی، مصلحت خود را در دفاع از ایستایی در شرایط محدودیت یا تک‌وارگی هویتی می‌بینند.

فرهنگ موروثی فقط بخشی از محتوای هویت است. هویت اصلی با آموزش و توسعه‌بخشیدن آن حاصل می‌شود. فقر و عادات ناشی از فلاکت هویت‌ساز نیست. شیوه‌های زندگی بدوی به دلیل فقر و آشنا نبودن یا آشنا نشدن با سهولت بهره‌مندی از ابزار زندگی مدنی است. عادت به استحمام و پاکیزگی بخشی از هویت است. غرب‌زدگی نیست! نبود آن فقرزدگی است.

شناخت هنری، درک هنری، درگیری هنری و زیبایی‌شناسی، کسب هویت و تکثر بخشیدن به آن است، نداشتنش ناشی از فقر مادی و فقر دانش و بینش و نارسایی جهان‌بینی است. نوروز بخشی از زیبایی‌شناسی و هویت‌بخش است. اگر ستودن آن در خارج از ایران اثرگذار است، ایرانی‌زدگی نیست؛ تکامل فرهنگی آنان است. دوست‌داشتن شعر ایرانی، فرش ایرانی، غذای ایرانی، موسیقی ایرانی و بهره‌مندشدن از آن در جوامع غربی، ایران‌زدگی نیست. بهره‌مندی متقابل از هنرها و علوم و دانش فراگیر آنان نیز غرب‌زدگی نیست. تکثریابی و شکوفایی فرهنگی و تمدنی است.

آزادی و برابری حقوقی مردان و زنان در جوامع مدرن جهانی نیز امری جدید و حاصل تکامل فرهنگی آنان در راستای تحقق دموکراسی است. تحقیر زنان در نظام طالبانی هویت نیست، بی‌هویتی است. ناشی از فقر مادی و فقر فرهنگی و فقر دانش و محدودیت جهان‌بینی است. جهالت هویت نیست.

مسیر تکامل فرهنگ رهایی از پیله‌های قبیله و روستا و راه‌گشایی به فرهنگ مدنی و از بدویت به مدنیت است، نه برعکس. ترس از مدنیت ناشی از احساس حقارت بدوی است. طالبان نیز همه ابزارهای راحتی‌بخش مدنی را در اختیار می‌گیرند، درعین‌حال به بهانه هویت متعالی فقط نگران باخت در تقابل با جذابیت‌های آزادی و دموکراسی و فرهنگ مدنی هستند. آنها نیز طبیعتا مسیر رسیدن به مدنیت را خواهند پیمود. تفاوت رفتاری و ظواهر طالبان ۱ با طالبان ۲ خود حکایت از این روند تکاملی از نسلی به نسل دیگر دارد. از پیله تا پروانه و از بند تا آزادی، از سنت‌گرایی ایستا تا پویایی مدنی راهی است که ناچار باید پیموده شود.

## یادداشت

### اولویت با دولتی است که معضل اقتصاد ایران را در بازار بین‌المللی حل کند

ادامه از صفحه اول

درحالی‌که سالانه ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار نفر به تقاضای کار اضافه می‌شود، می‌توانیم تا ۲۰۰ هزار نفر را جایگزین کنیم و رشد واقعی نداشته باشیم. منابع انسانی تحصیل‌کرده و صاحب علم داریم، بعضی امکانات دیگر را نیز داریم، اما محیط فعالیت سازمان‌یافته اقتصادی فراهم نیست! این معضلات اقتصادی آثار فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی نیز دارند.

صرف‌نظر از ضرورت مردمی‌سازی سیاست، اگر مردمی‌سازی اقتصاد مدنظر سیاست‌مداران کشور است، آیا بدون وجود شرایط، بخش خصوصی می‌تواند کارآفرینی کند؟ مسئول ایجاد شرایط محیطی و حراست از آن کیست؟

قطعا حاکمیت باید امنیت ایجاد کند و فضا را برای برنامه‌ریزی فعالان اقتصادی پیش‌بینی‌پذیر کند، از شفافیت بازار حمایت کند، گردش مالی را آسان کند، ویژه‌خواری را به طرق صواب مسدود کند. همه قوای کشور در این فضاسازی مملکت نقش دارند. دولتی که امروز مردم در حال بررسی و انتخاب رئیس آن هستند، نقش مهمی در میان آنها دارد، سازگاری دیگر قوا و دستگاه‌ها با آن نیز هم‌افزایی می‌آورد.

بهترین انتخاب، آن است که اولا دولت بتواند در خارج از کشور، بازار جهانی را برای اقتصاد ایران متعادل کند و در داخل چنان کار کند که تضاد و تعارض در سیاست‌ها پدید نیاید. در مناظره‌ها، کدام نامزد بیشتر طرفدار این دو رویکرد است؟

همان ارجح خواهد بود. قطعا مسئولان و سیاست‌گذاران دستگاه‌های دولتی باید هماهنگ و از یک نظام فکری سازگار و تقوای لازم برخوردار باشند. اگر نظام فکری ناسازگار باشد، مثلا بانک مرکزی با سازمان برنامه و وزارت صمت با دیگر دستگاه‌ها مانند کشاورزی، راه و مسکن یا نیرو، همچنین برق و انرژی، به‌علاوه نفت و گاز، حتی با وزارت خارجه هماهنگ نباشند، سازوکارهای اقتصادی دچار اختلال می‌شود. ابزارهای ترغیبی یا بازدارنده دولت باید همه در خدمت برنامه مشخصی باشد. در اقتصاد ایران، حوزه زیرزمینی که به فساد متهم است، رشد فزاینده‌ای داشته است. در ۵۰ سال گذشته از هفت درصد به ۴۰ درصد نسبت به تولید کشور رسیده است!

اگر عامل تقوا نیز در تصدی‌گری مسئولیت‌ها منظور نشود، راه سوءاستفاده از فرصت‌ها در سیاست‌ها بسته نمی‌شود. حتی دولت‌های کشورهای صنعتی‌شده که در گذشته مهار فساد را در شفافیت و نظارت قوی جست‌وجو می‌کردند، پس از رسوایی‌های متعدد، به اهمیت اخلاق کارگزاران پی برده‌اند و آن را در معادلات خود منظور می‌کنند.